

## نظر شما در باره شعر معاصر از لحاظ شکل و محتوی چیست؟

ج- هیجانی که در قرن چهارم هجری در ادبیات فارسی پدید آمد يك انقلاب حقیقی بود. شعر فارسی را دیگر گونه ساخت و بغلیان انداخت. یکی از بزرگترین انقلابات ادبی دنیا بود. این دوران فکر و هنر در طی پنج قرن حیات و هیجان خود آهنگینی بوجود آورد که از لحاظ ظرف و مظهر و کیفیت و کمیت بر فراز فرهنگ بشری قرار دارد. در این دوران خداوندان زبان فارسی هر يك بسهم خود یکی از جلوه های روح انسانی را بکمال عمق و وسعتش در عالم نطق هویدا ساختند. از اینست که هر يك بنحوی خورشیدی هستند جهانتاب. فردوسی و خیام و نظامی و مولوی و سعدی و حافظ مال تمام اهل جهانند هر چند از سرزمین ایران دمیده باشند.

هر فرازی را نشیبی است و هر خیزی را افتی. این خیز فارسی پس از پنج قرن شکوه و شکوفش در قرن نهم هجری ایستاد و سپس فرو افتاد، افتی که هنوز ادامه دارد. در این شش قرن سقوط هر کسی بطمع اینکه مانند گذشتگان کسی بشود و بجائی برسد بتقلید ایشان پرداخت، تکرار و تقلید و تقلا، اما همه میدانیم که هیچکس در جهان اندیشه و هنر در این شش قرن اخیر کسی نشد و بجائی نرسید، از محقق تا مقلد فرقه است! حافظ آخرین میوه این درخت برومند بود، همه میدانیم!

ولی زندگانی آرام نمیگیرد و انسان در تکاپوست و طالب تازه. در طی این شش قرن جنب و جوشهایی برای نوآوری و ایجاد نهضت در شعر فارسی شده اما همه بی نتیجه! هر يك از چهار تلاشی که از آنروز تا با امروز در شعر فارسی پیکر بسته فقط توانسته است دسته کلی نثار گلزار پهناور ادبیات فارسی کند و همین. همین است نتیجه. چیز مهمی نیست. نتیجه مناسب با آنهمه تقلا و اینهمه قرون نیست. همین هم برای اینکه طبع و طبیعت هیچ سائل و جوینده ای را تهیدست بر نمیگرداند. طبیعت عادل است، همین اندازه ها!

گفتیم چهار تلاش. چهار تلاش برای نوآوری شده. یکی تلاش هندی است که سبک هندی را ساخته. دیگری تلاش قاجار که سبک قاجار را با خصوصیاتش پدید آورده. سومی تلاش مشروطه است و چهارمی تلاش شعر نو. تلاش بود و فرسایش هم بود. فرسایش بود برای اینکه هر چه میکوشیدند نمیتوانستند خود را از محیط ادب قدیم بیرون بیاورند. دور آن دایره میچرخیدند و خیال میکردند پیش رفته اند. زندانی شده بودند و طلسم شده بود. بعلت بیمایگی همه همش از همان سرمایه قدیم میخورند. همان قالبها بود و همان قافیهها. بطور کلی همان مضمونات بود و همان معانی منتهی بالفاظی دیگر، بجداشباع، بجدا تهوع. اینها همه سرگیجه و فرسودگی و ناامیدی و دماغ سوختگی میآورد چه برای گوینده چه برای شنونده!



از حافظ تا عصر حاضر چهار تلاش نو آوری در شعر فارسی شده . امروز وقتی که ما از شعر معاصر گفتگو میکنیم مقصودمان دوره اخیر یعنی تلاش مشروطه و تلاش شعر نو میباشد و گمان میرود که مقصود مجله اندیشه و هنر نیز از شعر معاصر همین دو دوران باشد .



در اواسط قرن سیزدهم هجری تماس ایران با اروپا بیشتر شد و با تمدن غرب و فرانسه و انقلاب فرانسه آشنا تر شدیم . در اثر این تماس و آشنائی گروهی ناراضی از زور گوئی دولتی ها و آخوندبازی با کمک انگلیسها حکومت ما را مشروطه ساختند ، گروهی با اصطلاح مشروطه طلب . در اثر همین تماس و آشنائی گروهی ناراضی ، ناراضی از رکود و فقر ادبیات فارسی در صدد اصلاح و تکمیل آن بر آمدند ، گروهی با اصطلاح روز متجدد . دیگر همه جا صحبت از نهضت ادبی و لزوم نهضت ادبی بود . و حتی بعضی ادعا میکردند که يك نهضت ادبی عمیق و وسیع اساس تمام اصلاحات اجتماعی و شرط اساسی بهره مند شدن از رژیم دموکراسی بشمار میرود . نهضت ادبی ، تجدید ادبی و انقلاب ادبی ورده شده بود و آرزوی همه . و هر کس سری توی سرها در می آورد بحکم عادت وطنی فوراً خود را علمدار نهضت ادبی قلمداد میکرد و سرد مدار دارو دسته ای میگردد . در اثر این تلاشها در طی این دوره شعری نارنگ و بوی خاصی بوجود آمد که باشعر قبلی خود یعنی شعر قاجار از لحاظ شکل و محتوی و لهجه فرق داشت ، شعر مشروطه .

پیش از شرح خصوصیات شعر مشروطه لازم است بمحیطی که این شعر در آن ریشه بسته اشاره ای بنمائیم :

با آغاز مشروطیت در ایران مطبوعات بسط یافت و سر ایندگان و نویسندگان مطبوعاتی پیدا شدند . صفحات روز نامه و مجله باید پر شوند و برای پر کردن آنها شاعر و نویسنده لازم است . باید زود زود پر شوند . بنابراین نویسندگان آنها باید تند تند بنویسند و زود زود دفتر بفرستند . بدینگونه شعرا و نویسندگان بوجود می آیند خود کار و تند نویس ، شعرا و نویسندگان مطبوعاتی .

گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحات روز نامه ها و مجلات باید پر شود و گرنه باید تعطیل شوند . شعرا و نویسندگان مطبوعاتی آنها را پر میکنند و عویش روز نامه ها و مجلات ایشان را مشهور میسازند . همه میدانیم که چیز نوشتن در روز نامه ها و مجلات و امضاء داشتن در آنها آدم را مشهور میکند . بدینگونه يك قرار داد ضمنی میان مدیران مطبوعات و شعرا و نویسندگان مطبوعاتی بسته میشود و يك همکاری حسابی میان ایشان ایجاد میگردد . شما صفحات ما را پر کنید و ما شما را مشهور میکنیم ، باید بهم بچسبیم و همدیگر را نگاه داریم !

شهرت خوب چیز است . هم مطبوع است و هم مفید . شهرت کلید دولت و عزت است مخصوصاً اگر پشت هم اندازی هم داشته باشد . آدم در ادارات دست پیدا میکند و همه جای پایش باز میشود و وقتی که سرشناس شد از هر سوراخی سر در می آورد . این بود که شعرا و نویسندگان مطبوعاتی با وجود بغلهای خصوصی میان خودشان پشت به پشت هم دادند و با کمک گردانندگان مطبوعات همه جا خود را جا کردند و دست بدست هم داده شبکه ای



ساختند و هر کجا آبیگروندان گیری بود طور انداختند. هر کجا آشه کچلک فراشه . دیگر همه جا همینها هستند : توی دفتر مطبوعات همینها هستند . پشت میز ادارات همینها هستند . در دانشکده ها هستند . در انجمنهای فرهنگی هستند . در فرهنگستان هستند . هر کنفرانسی داده میشود کنفرانس دهندگان همینها هستند . هر جشنی گرفته میشود تعزیه گردان همینها هستند . در اداره نگارش هستند . در آموزش و پرورش هستند . شاعر هستند . نویسنده هستند . بهفت زبان مترجم هستند . عالم و کاشف و مخترع هستند . وقتی کتاب کلاسیک مینویسند کلاسیک هستند . و در هنرهای پلاستیک پلاستیک و برای هر ماشینی لاستیک هستند . در معاملات تاجر هستند و در خرابات فاجر هستند . بر کتابها مقدمه نویس همینها هستند . در کتابخانه ها کتاب لیس همینها هستند . وقتی که بگیر بگیر الکی درمیگیرد همینجا در تهران توی زندان مهمان دولت و ملت هستند . وقتی بی شوخی شد اصلا در ایران نیستند . در خارجه هم همینها هستند . تاتر ، سینما ، کمیون ، کمیته ، کلام ، پروپاگاندا ، رپورتاژ ، رادیو ، تلویزیون همه همینها هستند . هیچوقت خودشان نیستند و همیشه برای خودشان هستند . همه کاره و هیچ کاره که شنیده اید همینها هستند !

خلاصه اینکه چیزی نگذشت که يك هسته محکمی از این مردم همه جا هست و همیشه حاضر بسته شد و يك صنف حقیقی از شعرا و نویسندگان مطبوعاتی بوجود آمد که مانند هر صنفی با کمال سماجت بدقاع از منافع خود پرداخت و همه جا کنترل گذاشت . و عملا برای خود مونوپولی ساخت . در حقیقت میتوان گفت که دفتر مطبوعات جای دربارها را گرفت . در عهد استبداد مجمع شعرا و نویسندگان در بارها بودند و در دوره مشروطه مطبوعات پاتوق ایشان گردید با این تفاوت که آنها صله میدادند و اینها حواله !

پیدایش این صنف مطبوعاتی در شعر و ادب فارسی چند اثر عمیق گذاشت :

۱- دسته ای شاعر و نویسنده پست رو آمدند و طومارها شعر و مقاله مبتذل و فرومایه پراکنده شد و در نتیجه باعث بی ذوقی ر اهل ذوق و پایین آمدن میزان ذوق مردم گردید . بد که در بازار یافت خوب از آنجا میگیریزد و مردم هم کم کم بید خری و بدخوری عادت میکنند . البته همیشه شاعر پست و شعر فرومایه وجود داشته ولی تا این حد نشر و نفوذ نداشته .

۲- روزنامه و مجله برای فروش است . تیراژ هر چه بیشتر بهتر . برای فروش روزنامه و مجله باید مردم پسند باشد . مردم بویژه ما مردم از هجو و هزل و فکاهی و فحاشی و لیچار بافی و دشنام باین و آن مخصوصا از بدگویی بدستگاه دولتی و دولتیها خوشمان میآید . این بود که مطبوعات ما مملو از این قلم و قماش شعر و مقاله گردید و این امر به پستی و بی آبرویی شعر و مقام شاعر و پرورش حس بدبینی و روح منفی مردم کمک بسزائی کرد .

۳- مردم بموضوعات حاضر و روزمره علاقه دارند . این بود که موضوعات سیاسی و اجتماعی مدروز و زودگذر زیاد وارد شعر فارسی شد و اشعار کم عمر زیاد بوجود آمد .

۴- سرعت ادبی سامان و گسترش یافت .



نژاد ایرانی در آغاز تاریخش چسب محکمی داشت. جز این آنهمه فتوحات مادی و معنوی ممکن نبود. اما در طی هزاروپانصد سال تاریخ از انجام ساسانی تا با امروز این نخته سنگ عظیم بعلمتهای درونی و بیرونی خورد شد و از هم پاشید. دیگر آن چسبی که لازمه وحدت ملی است میان ما وجود ندارد. گروهی که امروز در این سرزمین میزینند در اثر و عمل هزاروپانصدسال تاریخ مبدل به نفراتی گردیده اند که باروجهی انفرادی زندگانی مینمایند، هر کس برای خودش. ملت بمعنای حقیقی دیگر در ایران وجود ندارد. نه اینکه عامل وحدت هیچ باشد. هست؛ اما خیلی ضعیف است در صورتیکه عاملهای عمیق و جدید تفرقه روز بروز بر وسعت و قوت خود میفزایند. آزادی روح با روح شیطانی فرق دارد!

برای خود زیستن تنها برای سودهای شخصی خود تلاش کردن است. و چون این روح فردی و عمل بآن مدتی دوام یافت عمیقا ایجاد خودخواهی و خود پسندی و خود پرستی مینماید. از اینجا است که خودخواهی و خود پسندی و خود پرستی امروز جز و سرشت ما گردیده. این روحیه سرچشمه عارضه های بسیاری است که در نسج جامعه ایرانی جای گرفته. دروغ و دزدی و دورویی و بغل و حسد و بد جنسی بعضی از اثرات آنست. پانزده قرن تاریخ ما را دزد و دروغگو ساخته. چه در شهر و چه در ده دزد و دروغگو بعد و فور یافت میشود. اگر بگوئیم اکثریت دزد و دروغگو هستند گمان نمی رود زیاد دور از حقیقت افتاده باشیم. بقول معروف يك روده راست در شکم و يك سیم درست در مغز ما پیدا نمیشود. هر حرف و حقیقتی که از اینطرف از راه چشم و گوش وارد کارخانه ما میشود از آنطرف از راه زبان و قلم کج و معوج و سیاه و سوخته بیرون میآید. گمان نمیکنم که در کتمان حقیقت ثمری باشد، تعارف چه فایده دارد؟!

هنگامیکه روحی در جامعه ای وجود داشت در تمام طبقات آن وجود دارد و از هر جانی جویری جلوه مینماید. این روح دروغ و دزدی در جامعه مادر هر صف و صنفی بنحو خاصی ظاهر میشود. در طبقه سوم و چهارم بصورت دروغهای بازاری و دله دزدیهای معمولی. در دستگاه دولتی بصورت حیف و میل و جوه عامه و حق و حساب گیری و دروغهای اداری و رسمی و نیمه رسمی. در موزیک بصورت سرقت تمام عیار قطعات خارجی و دوانیدن يك آلت ورنک ایرانی در میان آنها و آنها را با اسم نفس نفیس خود و بافتن خار موسیقی اصیل ایران عزیز ثبت و ضبط کردن. و در عالم قلم بصورت جعل و کذب و سرقت ادبی. اینها همه جلوه های يك روح عمومی است در طبقات مختلف جامعه، هر جا جویری!

هوا که گرم شده نباتات بجنب و جوش میفتند و هم انگلها. وای بر آن سرزمینی که سپاه انگلش بر گروه نباتات بیچربد! پیدایش مطبوعات و ظهور و هجوم شعرا و نویسندگان مطبوعاتی باعث قوت و وسعت این جعل و کذب و سرقت ادبی گردید. و میتوان گفت که بآن سامان و سازمان بخشید!

مطبوعات خوراك لازم دارند و شاعر و نویسنده مطبوعاتی برای بقا و دوام شهرت و اهمیت خود غذائی زیاد و مقوی، باید يك بند پشتش را بگیرد و گرنه امضایش یخ میکند و مردم اسمش را فراموش میکنند. این بود که شعرا و نویسندگان مطبوعاتی که اکثر بیمایه



هستند از هر طرف تادستان می رسید بچپاول پرداختند . چه بسیار نوشته هائی که پیش از صدور پروانه چاپ محتویاتش بتاراج رفته - آخر دردمکراسی وطنی برای چاپ پروانه لازم است - چه بسیار دفترهائی که هنوز تحت طبع افکارش را بادیرون برده و چه بسیار فراوان کتابهائی که اندرونه اش را جویده و عصاره اش را کشیده اند و از گوشت و خون آنها با سم شخص شخص خود کتابهائی تازه ساخته و پرداخته اند ! اینها چیز هائی است که ما همه میدانیم ! نخستین فکری که در برابر یک ابتکار و یک کار تازه برای اغلب ما پیدا میشود اینست که چه جوری بدزدیمش !

این حقیقت اجتماعی مابعدی سرقت ادبی باعث بی ذوق شدن اهل ذوق و ایجاد اشکالات بیشتری در راه و رهروی بر توایرانی گردید و آسمان علم و ادب را مه آلود و تاریک تر گردانید ! هر محیطی حال و حالت و قانون و قاعده خاصی دارد . عمل هر عاملی را در هر محیطی باید بحکم روح همان محیط دید و سنجید . میان جامعه های غربی و شرقی فرق هاست . عامل واحد در اینجا و آنجا نتیجه واحد نمیدهد ؛ نباید بآنها بایک چشم نگاه کرد و خیال کرد هر چه آنجا هست اینجا هم میتواند باشد . این حکم درباره مطبوعات و عمل اجتماعی آنها نیز صادق است .

۵ - تاجر از رقیب قوی خوشش نمیدانند و وزن از هووی خوشگل . این صنف شاعرو نویسند مطبوعاتی بحکم ضعف مزاج و عقده حقارت هر کجاستی سراغ میکردند که ممکن بود دکانشان را تخته کند و بامقامات ایشان رقابت نماید هنوز دراز نشده آنها مینداختند و تمام روزنه های امید را بروی صاحبش می بستند . برای ورود در جرگه ایشان ساخت و پاخت با ایشان و پادوئی ایشان شرط اول است . چه بسا جرعه هائی که نی فروخته بدست این گروه خفه و خاکستر شده و چه بسا آنچه ها که تشکفته پایمال ! ماهمه هر یک چند نفری از این نوجوانان خوش قریحه را میشناسیم که فشار محیط نگذاشته قدی علم کنند و قلم ایشان راه نیفتاده خورد شده است . شاید یکی از علت های فقر فکری و هنری ما همین دل شکنی ها و آدم کشی ها باشد !

۶ - عیب آن جمله بگفتی هنرش نیز بگویی روزنامه و مجله باید بازبانی روان و ساده نوشته شود و گرنه نمیگردد . یک روزنامه پوچی بود که مردم فهم نبود و نگرفت . بازبان گلستان و منشاءت قائم مقام همیشه روزنامه نوشت . شعرا و نویسندگان مطبوعاتی مجبور بودند بازبان روان و ساده در روزنامه ها و مجلات بگویند و بنویسند و بدینگونه کم کم زبان سنگین ادبی نظم و نثر به زبانی معمولی و سبک و ساده بدل گردید . و این بزرگترین بهره ایست که مطبوعات بادیات فارسی بخشیده اند . گمان نرود که این کار آسانی بود . مغزها منجمد و رگها منقبض بود و باز کردن آنها کار آسانی نبود .

بابت بالا مقصود ما این نبود که درباره اثر مطبوعات در جامعه فحص نمائیم بلکه فقط خواستیم اثر بسط مطبوعات ایران را در شعر فارسی باختصار گفته باشیم . در این محیط بود که تلاش ادبی مشروطه بدنی آمد . شعر مشروطه از لحاظ شکل و محتوی و لهجه با شعر قبلی خود یعنی شعر قاجار فرق دارد . شعراى متجدد کاملاً دریافته بودند که قالب قدیم شعر فارسی دیگر اثر و هیجانی ندارد ، دیگر مرده ، باید عوض شود . باید فرم جدیدی بشعر فارسی داد . و باین منظور بتلاش و تقلا پرداختند . نتیجه ؟ نتیجه سی سال



تلاش و تقلاي شعراي صدر مشروطيت اينكه همه جوره مسمط، ترجيح بندوتر كيب بندساخته شد چنانكه از آنها شكلي نبود كه ندادند و فرمي نماند كه نمودند. مستزاد نيز بكار افتاد. شعر شكسته يعني با مصراعهاي ناقص پيدا شد و درويتي هاي مسلسل پديد آمد و بعضي ها الكساندرن هم ساختند. نتيجه؟ نتيجه اينكه شعر مشروطه با تمام كشمش و كوشش شعراي متجدد نتوانست از محيط قالب قديم خارج شود، در همان بحر و وزن باقي ماندولي بطور مسلم نسبت بشعر قديم از اين لحاظ يكدرجه نرم تر و آزادتر گرديد... راستي اينرا هم بگوئيم كه بعضي ها «گنه» را با «قدح» قافيه كردند و خيال كردند باین ترتيب قيود قديم را درهم شكسته اند!

از لحاظ محتوي چنانكه گفتيم شعر مشروطه بموضوعات روزمره و پيش پا افتاده از قبيل نان و گوشت و خا كه ذغال و بموضوعات اجتماعي از قبيل وطنيات و استبداد و مشروطه و جمهوري و حجاب و بموضوعات بين المللي از قبيل قرار داد روس و انگليس و جنگ بين المللي و بموضوعات سياسي از قبيل مجلس چهارم و نفت شمال و بموضوعات فكاهي و فحاشي و هجو و هزل و بدگويي بدولت و دستگاه دولتي و دولتيان زياد پرداخته است... و بعضي ها بآرزوي اينكه شاعر عصر ماشين باشند در وصف محصولات ماشيني از قبيل چراغ برق و ترن و هواپيما قطعات و قصائد غرائي ايراد فرموده اند، بله بخيال اينكه شاعر عصر ماشين شدن يعني كه عوض شمع و شتر و اسب در وصف چراغ برق و ترن و طياره طبع آزمائي نمودن. بعله!

نمايشنامه و نوعي ديالك نيز در نظم و نثر فارسي وارد شد و بسهم خود بساده نويسي كمك كرد.

البته معلوم است كه مضمونهاي ادبي تازه كه هميشه بوده وهست و خواهد بود و موضوعات احساساتي و عشقي و عرفاني مألوف نيز جزو محتويات شعر مشروطه ميباشد. از لحاظ لهجه چنانكه گفته شد زبان ادبي بزبان مردم نزديكتر شد و بامردم بيشتتر آميخت و بعضي لغات و اصطلاحات تازه مانند «ميدان» و «مسيو» وارد زبان فارسي گرديد. اروپائي مخصوصاً فرانسه مانند «بن ژورج» و «مديون» و «مسيو» وارد زبان فارسي گرديد. اينكه برخي نوشته اند كه در زمان مشروطه نظم و نثر از مقام شامخ خود پائين آمد و ادبيات فارسي با توده و افكار و احساسات توده آميخت درست بنظر نمايد. نه تنها ادبيات فارسي نسبت بافكار و احساسات توده بيگانه نبود بلكه با اطمينان تمام ميتوان گفت كه شاهنامه فردوسي و مثنوي مولوي و كلييات سعدي هر يك بجاي خود تراوش روح عصر خود ميبوده اند و خون ايراني با شعر فارسي سرشته شده است. اينگونه حرفها براي ايران درست در نمي آيد! حتي نميتوان گفت كه احتياجات توده بيشتتر از گذشته مورد نظر شعر او نويسندگان مشروطه بوده است بدليل اينكه هرگونه نياز معنوي و روحي مردم را بصورت يك شعر يا يك حكايه و يك عبارت ميتوان از مثنوي مولوي و كلييات سعدي بيرون كشيد. تنها چيزي كه ميتوان با اطمينان گفت اينست كه شعر و نثر مشروطه يكدرجه بيشتتر با زبان و زندگاني مردم نزديك شد، همون ميرزا قشمش و خا كه ذغال، و بدنيوسيله بعضي معلومات و اطلاعات عصر حاضر بگوش مردم خورد، همين، و در اثر همين هم نبايد اغراق كرد.



نگفته معلوم است که در کنار شعر مشروطه با خصوصیاتش شعرائی میزیسته اند که با سلوب و سلیقه قدیم پابند بوده با همان سبک و سلوک و لغات و اصطلاحات و مکررات منظومه‌هایی ساخته‌اند که بعضی از آنها دارای ارزش ادبی است.

تلاش مشروطه پس از چندسالی فوران فرونشست. کم کم مردم فهمیدند که متجددین نتوانستند تجدید ادبی بیاورند. و هنگامیکه مردم فهمیدند کم کم بفریبدهندگان خود میفهمانند، بابتی اعتنائی میفهمانند. و شعرای متجدد هم کم کم فهمیدند که مردم فهمیدند و نشد که بشود و کم کم توزدند و رفتند توی سوراخها. و آبها از جریان افتاد. و خونها از غلیان افتاد. و قمیزها همه در رفت. و دهنپاهمه از کلمات لپی خالی شد. و شعر حرف مفت و انجمنهای ادبی مفت آباد و شاعر یک آدم جوکی و لایالی شد. مرض که عود کرد خطرناک تر میشود و مریض نومیدتر. و شعر فارسی بیچاره تر و شاعران متجدد بی آبرو تر از گود بیرون آمدند. باید دقت کرد. هیچوقت نباید با جامعه و باغده ها و عقده‌های اجتماعی بازی کرد، خطرناک است. باید دقت کرد که وعده‌های سرسری بمردم نداد. مردم خر نمیشوند. عاقبت انتقام میکشند!

تلاش مشروطه پس از چندسالی حیات و هیجان خاموش شد و مردم و شعر شد لا شمرده. شعر شد گر گرفته و شاعر شد ایکبیری و بافوری. گردمک خانه شعر و ادب را پر کرد و اندوه حسرت هوای فارسی را فرا گرفت. همه فرسوده. همه افسرده. همه سرخورده. تمام حرفها گفته شده. تمام تلاشها شده. و تمام آسها پخته شده. و هیچ کاری نشده. یک خروار حرف مفت و چند عدد دیوان بیقدر و قیمت، اینست حاصل آنها ادعاها. و همین است میوه آنها. تقلاها. آنها شاعر مطبوعاتی فراموش شدند و از آنها شعر مطبوعاتی چیزی نماند که چیزی باشد. باد آورده را باد میبرد. همان روزنامه‌ها و مجلاتی که اسم و رسم و عمل و اثر صفحه پر کن‌های خود را با آب و تاب باد میزدند خودشان ایشان را در زیر خروارها کاغذ نومد فون ساختند و از آنها اسم و رسم فقط نام و نشان سه چهار نفر باقی مانده و چند عمل و اثر آنها چطوری، اینطوری که اغلب محتویات این چند دیوان یا موضوع روز نیست، یا مطبوع روز نیست یا اصلاً مفهوم مردم امروز نیست، فاتحه!

با اینهمه باید گفت چنانچه از شعر مشروطه گلچینی شود دسته گلی میشود که میتوان آنرا خاطر جمع‌نثار گلشن به‌ناور ادبیات فارسی نمود. طبع و طبیعت هیچ‌سائل و جوینده‌ای را تهیدست بر نمیگرداند، اینست عدل طبیعی، همین اندازه‌ها!



در حالی که شعر مشروطه در اقلی تاریک و تیره غروب کرده بود شعر نوینی از میان سکوت محض محیط ادبی طلوع نمود. در تلاش مشروطه شعر بهمان معنای اصطلاحی و معمولی قدیمش باقی است یعنی کلامی موزون و مقفی با قصد و شعر مرادف نظم میباشد در صورتیکه در جنبش تازه شعر بمفاد و مفهوم نوینی گرفته شده. شعر بمعنای جدید کلامی است ذوقی و احساساتی و پندار آمیز و شورانگیز و با بقول شاعرانه سخنی است که از دل برآید و بردل نشیند. شعر بمعنای نوین ریشه شعر نوینی گردیده: شعر نو. اینست فرق اساسی میان تلاش مشروطه و تلاش شعر نو. با این وصف و معنی در علوم هم شعر هست.



مايك عادت بدی داریم که یکی از جلوه‌های روح پست ماست. تاكاری نشده همه هیچکاره همینطور توی جای خود در انتظار فرج آسمانی تنبل و تخت و تبارك خوابیده‌ایم. اما همینکه سروصدائی شد و کار و ابتکاری انجام گرفت همه یکمرتبه از خواب خسرگوشی پریده برای میفتیم و هر اسان خودمان را توی کار می‌ندازیم و ریش و پشمی دراز می‌کنیم و میفتیم روی کتابهای عهد عتیق تا شاید بتوانیم بایک آیه، بایک شعر، بایک عبارت یا بایک سند پاره‌ای ثابت نمائیم که چیز تازه‌ای نیست، بی اهمیت است و در ضمن بی اهمیت کردن آن کار و ابتکار برای خودمان اهمیتی دست و پا کنیم. و بعضی اوقات باینهم قناعت نکرده خودمان را جلو می‌ندازیم و ادعا می‌کنیم که ما بودیم، بعله، نشان بهمان نشانی که خود ما بودیم که مقدم و مبتکر و کاشف و مخترع بودیم و هنوز هم خود ما هستیم مبدع و معاد و پیشاهنگ و پیشوا! همه بیاد داریم که وقتی غریب‌ها ماه مصنوعی بفضا فرستادند بعضی از علما آیات مربوطه را کشف و استخراج و در روزنامه‌ها منتشر کردند. همچنین يك و كیل محترمی از پشت تریبون مجلس اشعاری از مثنوی رامینی بر بیماران مغز اتم صدای بلند تلاوت فرمود: ای لعنت بر این عقده حقارت سخت و سمج که چه انفجارهای فجیع و شنیعی مینماید!

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

مدت هفت قرن این بیت در دل مثنوی خوابیده بود و کسی صرافت نبود و سراغ آن نمیرفت و حتی خود مولوی هم شعر بد زیاد گفت ولی شعر بی قافیه هیچ نگفت، حالا یکی دو تا ممکن است از ذهنش پریده باشد، مناط نیست. تا اینکه فکری از عالم غیب جهید و در جامعه افتاد و زمینه عمل مناسب جست و بیرون جست و جوانه زد و نمود نمود و پر و بال گشود. آنوقت همه یکمرتبه از خواب سنگین پریدند و بصرافت افتادند و فوراً قطعاتی غرا راجع به فرق میان شعر و نظم استخراج فرمودند. عده‌ای نیز بسراغ مولوی و خواجه نصیر طوسی و نظامی عروضی شتافتند و هزار هزار بار کتبا و شفاها این بیت را شاهد آوردند برای اینکه ثابت نمایند که مطلب معلوم است و همیشه همینطور بوده. و با يك رعشه شیطانی دوازده قرن سنت ادبی را با کمال پر رومی پاك و پوست کنده انکار نمودند، بعله، همیشه همینطورها بوده و ما هم همه همین را از اول میدانستیم، ابدأ چیز تازه‌ای نیست. واقعاً که مردمان و قیچی هستیم، چیز عجیبی است، حتی در کتابهای درسی هم همین دبه را در آورده‌اند، عجیب است! البته تحقیق خوب چیز است اما نه تدلیس!

شعر بمعنای کلام زوقی در ادبیات اسلامی مازمینه نداشت و نگرفت و نیستم‌اند مانند و معنای اصطلاحی آن یعنی کلام موزون و مقفی و مقصود مورد قبول عامه افتاد و کلاسیک شد و مدت دوازده قرن بر ادبیات ما حکومت کرد. و شعر بمعنای نوین مانه از ارسطو سرچشمه گرفته، نه از مولوی، نه از خواجه نصیر طوسی، نه از نظامی عروضی. از جای دیگر و جور دیگری جهیده جهان ادب ما را روشن ساخته است و فکری نو و روحی تازه برای ادبیات فارسی بشمار میرود، همین. و مادر شعر نو هم بشمار میرود!

اما باید دانست که اصطلاح «شعر نو» تازگی ندارد. مخصوصاً در تلاش مشروطه اصطلاح «شعر جدید» و «شعر تازه» زیاد رواج داشته است. در هر حال برای اطلاق



بر شعر امروزه اصطلاح مناسبی است .

مفهوم نوین شعر عملاً چند جور شعر نو تراویده که جلوه‌های گوناگون آن محسوب میشوند و ما بهر يك از آنها ذیلاً فراخور جا اشاره‌ای مینمائیم . اما قبلاً لازم است که باز نظری بمحیط ادبی بیندازیم . محیطی که هوایش از هوای محیط شعر مشروطه ثقیل تر و مسموم‌تر و سیاه‌تر گردیده !

دیدیم چگونه فساد نژادی پیکر جامعه ایرانی را برای نشرو نمو درد و بلاهای اجتماعی و پس انداختن و پرورش انگلهای فرهنگی و ادبی آماده ساخته . دیدیم چگونه پیدایش و پخش مطبوعات و شعرا و نویسندگان مطبوعاتی باعث ابتدال ذوق و سامان و سازمان سرقت ادبی گردیده . دیدیم چگونه تشکیل صف و صنف شعرا و نویسندگان هر جایی عرصه را بر روح هنر تنگ و پیروزی و پیشروی را برای پرتو ایرانی دشوار کرده . بر اینهمه دو عامل جدید افزوده شد :

پیش از جنگ جهانی دوم بویژه ضمن آن دو جریان ، هر دو سیاسی ، در جامعه ایران دوید که بنوبه خود فضای فرهنگ ما را سنگین‌تر و سیاه‌تر گردانید ، قوز بالا قوز ، یکی سازمان کمونیسم بین المللی در ایران بود و دیگری انجمنهای روابط فرهنگی ایران و بیگانه .

سازمان جهانی کمونیسم که سازمان کمونیستهای ایران وابسته بآنست جزو پروگرام خود این ماده را دارد که باید در هر کشوری فرهنگی میان فرهنگ عمومی پدید آورد و آنرا پیوسته پرورش داد تا روزی تمام فرهنگ آن کشور را زیر پر گیرد و زمینه پیروزی رژیم کمونیست را بسهم خود و هر چه بیشتر و بهتر آماده سازد . همه اینرا میدانیم و میدانیم که کمونیستها همه جا بکمال خود از تمام و سیلات و آلات عمل و پرو پاگانده برای کامیابی در این ماده مانند تمام مواد مبارزه مرامی بهره بر داری میکنند . سازمان کمونیستهای ایران پیش از جنگ دوم جهانی و مخصوصاً ضمن جنگ در این زمینه بتلاش پرداخت و حتی در آغاز مارگی هم برای نشریات همکاران و همسنگرهای حزبی قرار دادند : جلد سفید . ولی بعداً همین امارک را هم اصلاح ندیده برانداختند . بعد از شکست سیاسی حزب توده در ایران کمونیستها با اصطلاح خودشان بعملیات زیر زمینی پرداختند . این تلاش فرهنگی ایشان مخصوصاً در مرحله عملیات زیر زمینی بیشتر گردید و برای ایشان این فایده بزرگ را در برداشت که از گزند کنترل و سر پنجه مقامات رسمی در امان بود زیرا که همه جا محو و در میان همه ذوب بودند . و بهمان نسبتی که این نحوه تلاش مرامی برای ماده پرستان و کمونیستها مفید است برای معنویات و احساسات ملی خطرناک میباشد . و همه میدانیم که در يك نبرد رژیم افکار و عقاید رژیم منظور میشود نه سود و زبان دانش و هنر و فرهنگ و فرهنگیان . بدینگونه کمونیستهای ایران و سمپاتیزانهای ایشان با تمام قوه در داخله و خارجه به طبع و ترجمه و نشر و پرو پاگانده نوشتی‌هایی پرداختند که در کاخ اندیشه و هنر جایشان توی زباله دانست ولی همساز و همراه با مرام و مسلک کمونیستی میباشد ، مثلاً بعضی کتابهای هم مسلکان و هم مشربان خود را بدست سازمان کمونیسم جهانی و همکاران آن در خارجه بزبانهای گوناگون ترجمه کردند و تقریظ



هائی هم در همان زبانها بر آنها نوشتند و این ترجمه‌ها و تقریظها را با ساز و تقاره و دهل و کرنا وارد ایران کرده و وسیلهٔ پروپاگاندا خویش قرار دادند. و با این دوز و کلکها اوراق بی‌بها را در بازار رواج دادند و ستر حقیقت و القای شبهه بمردم کرده و میکنند. نگفته معلوم است که تا چه حد این عامل فرهنگی سیاست خارجی در تاریخ و تیره ساختن آسمان دانش و هنر اثر دارد، آسمانی که پیش از هر چیزی بصدقت و صمیمیت و صلح و صفا نیازمند میباشد. این یکی!

عامل سیاسی دیگر انجمن‌های روابط فرهنگی ایران و بیگانه است که در جریان جنگ جهانی دوم بمنظور جلب قلوب مردم کشورهای بینوا و همچنین پروپاگاندهای لازم و بسط زبان و فرهنگ خود از طرف دولتهای مقتدر در خاورمیانه درست شد. همه میدانیم که این انجمن‌ها دارای هدفهای سیاسی بوده درحقیقت جزو ادارهٔ پروپاگاندا دولتهای مربوط میباشد و خرجهای هم درراه هدفهای خود مینماید و جنبه سیاسی آنها قویا برجسته فرهنگی میچربد. سابقاً نظریاتی که خاور شناسان دربارهٔ ایران چه بحق چه بناحق میدادند مبتنی بر عقیدهٔ حقیقی ایشان و بیغرضانه بود ولی پس از تشکیل این انجمنهای روابط فرهنگی دیگر بایشان اطمینانی نیست. این دانشمندان خارجی خواهی نخواهی سود و سودای کشور خود را در دل دارند و با واسطه یا بی واسطه با این انجمنها مربوط هستند و نظریات ایشان عموماً آلودهٔ بفرضهای سیاسی و اغلب سفارشی گردیده، دیگر هیچ اطمینانی بآنها نمیتوان داشت. از استثنا میگذریم. استثنا مؤید اصل است. گوئی همه در مقام اول طالب تألیف قلوب هستند نه بیان حقیقت مثلاً تمام اظهاراتی که بانواع مختلفه در بارهٔ مقام ایران و دانشمندان و هنرمندان ایرانی در جامعهٔ دانش و هنر امروزی و در بارهٔ پیشرفتهای علمی و اجتماعی و اقتصادی کشور میشود اغلب مغشوش و مخدوش است و قابل اعتماد و اعتبار نیست. از طرف دیگر همه میدانیم که در این انجمنها رفت و آمد و خرج و بروج زیاد میشود و این انجمنها نیز از همان سنخ شعرا و نویسندگان هرجائی آنباشته شده. هر کجا آشه کچلک فراشه. و هر کجا اینها وارد میشوند زد و بند و ساخت و پاخت و داد و ستد و پشت هم اندازی و رفیق بازی هم فوراً پشت سرش وارد میشود. مختصر و مفید اینکه امروز در صحنه میان ملتها نیز مانند صحنهٔ داخلی تعارف و تشریفات و ساخت و پاخت و تدلیس و تزویر جای حق و حقیقت و تدقیق و تحقیق و علم و هنر را گرفته است، در صحنهٔ فرهنگی نگفته معلوم است که این عامل فرهنگی سیاست خارجی نیز تا چه حد بخفقان فضای علم و هنر و مشوش و مغشوش کردن ذهن جامعه مددمیآورد. با اینهمه مقصود این نیست که اینگونه انجمنها خالی از فایده است!

نقد ادبی بمعنای غربی بعلتهایی در ادبیات گذشتهٔ فارسی بیکر نبسته. امروز هم پیدایش و پرورش يك نقد ادبی حقیقی و درست و حسابی در این هوای سیاه و مسموم ملی و معنوی و در این محیط شلوغ و بلوغ علمی و ادبی و در این بلوا و بلبشوی فرهنگی کاری دشوار است. حسنك مدرسه نرفت و وقتی که رفت روز جمعه رفت. توی این بلوا و بلبشو میخواستیم برای فارسی نقد ادبی بسازیم. انشاءالاه مبارك است!



مگر اینکه قرون گذشته را نقد کنیم و الا برای عصر حاضر نسبه اولی! اکثر انتقاداتی که امروزه با صورت حق بجانب در روزنامه‌ها و مجلات و کنفرانسها و کتابها میشود ساخت و پاختی و قلابی است. ملاحظات مطبوعاتی و ملاحظات حزبی قویا همه جا در کار است و مانع قضاوت صحیح علمی و ادبی میشود. و آنجائی که این ملاحظات اتفاقاً در میان نباشد ساخت و پاختهای خصوصی و چشم و همچشمی و رفیق بازی و خودخواهی و حقد و حسد و بد جنسی وطنی و ضعف مزاج معنوی و عقدهٔ حقارت در جنب و جوش و فعل و انفعال میباشد. حقیقهٔ باید گفت امروزه سهم صداقت و صمیمیت در محیط علم و ادب ما بسیار نا چیز گردیده است. و فراموش نکنیم که بعضی خاور شناسان معتبر در گذشته و از گذشته‌ها نیز گفته‌اند که ایرانیان در نقل اخبار و اشعار عشق خاصی به حقیقت جوئی و راستگویی نشان نداده‌اند، بله، در بارهٔ ما گفته‌اند، در بارهٔ مافرنندان زرتشت و نطفه‌های پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک!

باری این بود محیطی که شعر نودر آن نطفه بسته نمونمود. مفهوم نوین شعر در میان جوش و خروش فضائی مشوش و مغشوش و مسموم و موزی روئید و در عرض این بیست ساله عمر خود چند جور شعر تراوید، شعر نو، که ما ذیلا فرخور جا اشاره‌ای بهر يك از آنها مینائیم:

#### ۱- سرود منشور یا نثر شاعرانه

گروهی میگویند همینقدر کافی است که کلام ذوقی و احساساتی و پندار آمیز و شورانگیز باشد برای اینکه شعر باشد، چه آهنگین و چه ناهنگین. آهنگ جزو گوهر شعر نیست. شرط اساسی شعر هم نیست. بدینگونه شعرهایی بصورت نثر ساده پدید آمده. عملاً عده این گروه زیاد نشده. راستی اگر بنا باشد که قید قالب در میان نباشد دیگر تفاوت شاعر و نویسنده چه میشود برای اینکه مسلماً هر نویسنده‌ای چه قدیم و چه جدید ضمن نوشته هایش قطعات شاعرانه‌ای یافت میشود که گاهی بس عالی است. آنوقت فرق از میان میرود و هر نویسنده‌ای شاعر هم میشود. برود. بشود. چه عیبی دارد. حسود که نیستیم. امامهم مسئله اینست که دیگر شاعری کار آسانی میگردد. مهم مسئله اینست که کمال پیکر شرط کمال سخن است و مسلماً سخن بی آهنگ از لحاظ فرم کمتر و فروتر و ناقص تر از سخن با آهنگ است. تمام اشکال شعر در آفرینش فرم آنست و گرنه چه شعری؟! و در همین آهنگ است لطف خاص شعر. لطفی که آدم خوشش میآید، و همیشه بنی آدم از آن خوشش آمده بدلیل اینکه تمام احساسات خود را بصورت آواز و عبارات موزون در آورده. و همیشه از سرآیدن و خواندن و نواختن آنها محظوظ شده است. شاعر و نویسنده دو جور سخنگو هستند که هر يك يك جور نیاز طبع بشری را بر میآورند. طبع انسانی آهنگ پسند است. سخن آهنگین خوشایند طبع انسانی است. اینها همه طبیعی است. شاعر شدن چه سهل است، ماهر شدن چه مشکل!

نگفته معلوم است که این گونه شعر نوتازگی ندارد و همیشه ترانهٔ منشور و نثرهای شاعرانه وجود داشته، تازگی آن فقط در نام گذاری آنست. سابقاً اینگونه سخنهارا نثر مینامیدند و امروز بقول این گروه شعر.



## ۲- نشر مقطع .

نشر مقطع از لحاظ اصل و عمل همان سخن بی آهنگ و نشر شاعرانه محسوب میشود با این تفاوت که گوینده اش گاهی با مناسبت و گاهی بی مناسبت آنرا بریده و تیکه هایش را بدنبال هم ردیف و ستون سازی نموده است . از لحاظ هنری این نحوه شعر منشور بعلت تقطیع گاهی بهتر و گاهی بدتر از نشر بریده و پیوسته از کار در آمده است . امروز شعر منشور بریده از شعر منشور پیوسته معمول تر است .  
این گونه شعر نو نیز تازگی ندارد . تازگی آن فقط در نامگذاری و رسم الخط آن میباشد .

## ۳- مضمون نو .

گروهی میگویند درست است که گوهر شعر در نیروی پندار و شور و هیجان و آب و تاب آنست ولی شکل هم شرط است . شرط اساسی است . شکل شعر است که مطبوع طبع عامه میباشد . موسیقی شعر است که باعث حفظ و اهتزاز و نضج و رواج آن میگردد . شعر باید قابل خواندن و نواختن باشد . شعر بی وزن و قافیه خانه بی درو پیکر و خوراک بی عطر و طعم میباشد شعر بی وزن و قافیه خلاف طبیعت شعر و خلاف طبع انسانی است . هنر هوسبازی نیست . بهوس نو آوری نمیشود کاخ عظیم و عالی شعر فارسی را ازین تا بام کوید و یکسره ویرانه ساخت . برای اینکه ارکان شعر فارسی را واژگون گردانیم باید با منطق باشد . و منطقش هم باید خیلی قوی باشد . امر مهمی است . تقدیر دوازده قرن کشتش و کوشش نیاکان ما و تمام علوم ادبیه مادر میان است . شوخی نیست . نمیشود با سنت ادبی هزار ساله ملتی بازی کرد آخر برای چه وزن و قافیه و تار و پود شعر فارسی را در هم ریخته دور بریزیم؟! برای ادای مقصود؟! برای خوشایند شیطان؟! اگر برای خوشایند مردم ایران و اهتزاز شنوندگان فارسی زبان است که شعر ناموزون و ناهنجار بگوش مازنده و خنده آور میباشد . اگر برای ادای مقصود و بیان عاطفه های ماست که اقیانوس بیکران عروض فارسی با بحرهای بیشمارش همه ظرفهای لطیف و دقیقی هستند که هر کس میتواند همساز و هماواز با فکر و احساس و ذوق و سلیقه خود نوتپائی در این بایگانی بی پایان صوت و موسیقی یافته بکار اندازد . مگر گذشتگان ما همین کار را نموده اند . مگر انواع و اقسام فکر و احساس عمیق و وسیع خویش را در همین قالبها نریخته اند یا اینکه هنگام ریختن دچار ضیغ وقت و تنگی جا گردیده اند؟! چه میخواهیم بگوئیم که در ظرف قدیم نکنجد؟! بیندازیدش توی مثنوی و بروید و بدمید و هر چه دلتان میخواهد و فکر تان فرمان میدهد فرط و فراوان بشعرش در آورید . این حرفها همه مهملات است و بهانه های خود سری و هوس بازی است . این گو و این میدان پهناور عروض، این ساز و این آواز بی پایان شعر فارسی ، بسازید و بخوانید تا نفس دارید . اما اگر نفس ندارید و هوس دارید امر دیگریست . البته که شاعری نفس گیر و طبع توانا لازم دارد و کار هر نابکاری نیست . بابا چون عوض خرابکاری معماری و عوض ادعا علم و هنر و فوت و فن بیاموزید . خراب کردن از هر عملهای ساخته است اما امان از ساختن . . . می بینید که ساختن از



شما ساخته نیست! فرش فرش قالی، ظرف ظرف مس، وزن وزن قدیم، قافیه قافیه مترتب و متکرر و مقصود آباجدادی، والسلام علی من اتبع الهدی!

شعر نو در مضمون نوین است نه در دستگامی بی بند و بار. اما بهمان اندازه که نقض قواعد قالب و شکستن ظرف قدیم نکوهیده است تکرار مظهر و مضمونهای کهنه ناپسند میباشد. میباید مضمونات و ترکیبات و معانی نو و باب روز پنداشت و پیدا کرد و آنها را در مناسبترین وزنهای ریخت و با خوش آهنگترین و بهترین کلمات و طبیعیترین قافیهها و شیواترین زبانها برشته نظم در آورد، اینست معنای شعر نو. تقسیم شاعران به نو پرداز و کهنه پرداز معقول و منطقی نیست. قاعده باید ایشان را به نو پرداز و بنجل ساز تقسیم نمود. کسانی که مضمونهای قدیم را برای ده هزارمین بار تکرار میکنند اصلا شاعر نیستند تا ایشان را نو پرداز بنامیم یا کهنه پرداز، زاغچه طوطی هستند که برای خودشان نطق و تخم میکنند!

يك شعبه از این گروه را کسانی درست میکنند که در پی یافت و بافت تشبیهات و استعارات و کنایات و اصطلاحات تازه افتاده و با این مایه رشته هائی که بعقیده خودشان شعر نواست بافته و بهم انداخته اند. اما این گونه قطعات با وجود تازگی تشبیهات و استعارات آنها نه مطبوعند و نه مطلوب. علت؟ علت اینست که روح تشبیه و استعاره و کنایه کهنه شده. مدت دوازده قرن است که گذشتگان ما برای وصف و ادای مقصود بعد اشباع به تشبیه و استعاره پرداخته و کمال بهره را از آنها برداشته اند، دیگر روح آنها کهنه شده و جنس آنها بوی ناگرفته هر چند نانهای تازه ای از این خمیره بخته شود. گویا دیگر امروز بیان راسته و پیراسته و سبک ساده گواریتر باشد، پیراسته از اوجاجات و تعقیدات، سبکساز از حشو و زائد و تشبیه و تمثیل و عاریه و استعاره و امثاله. البته مقصود این نیست که علم بیان بکلی متروک شود بلکه باید آنرا با «دز» ضعیف و با احتیاط و روشن و ساده بکار برد. در هر حال مسلم اینست که فکر از مطالعه این گونه قطعات مانند حل معامی خسته و طبع از هضم آنها مانند طعام ثقیلی کسل میگردد.

مبتنی بر این عقیده که شعر نو در مضمون نوین است سراینندگان این گروه برای پیدا کردن مصنوعات و موضوعات جدید از هر سو بتکاپو پرداخته و با این کیفیت و مایه و با همان ترکیب و ریخت کهنه شعرهائی ساخته اند. اما از اغلب اثرات ایشان بوی جستجو میآید و طعم تقلا. کاملا محسوس است که طبیعی نیست، مصنوعی است. اغلب تصنع و تکلف از سرو پای آنها میبارد.

عده طرفداران این گروه زیاد و قطعات زیبایی که سراینندگان ایشان سروده اند نسبت کم نیست و خواننده هم زیاد دارند.

اینگونه شعر نو تازگی ندارد زیرا که شعر نو با این نظر امری نسبی و اعتباری میشود که همیشه موجود بوده و خواهد بود. «سخن نو آری که نورا حلاوتی است دیگر» از همان زمان فرخی سیستانی موجود بوده است! تازگی آن فقط در مضمونهای آنست آنها بشرطها و شروطها، بشرط اینکه حقیقه تازه باشد و تدلیس و اشتباه نباشد، و مضمونات کهنه با ترکیب کلمات دیگری نباشد!



## ۴ - دوییتی های پیوسته و بحر شکسته .

این گروه در حقیقت شعبه‌ای از گروه قبلی شمرده میشوند، شعبه مهم، و همان حرفها را میزنند با این تفاوت که بفرمی نرم تر و آزادتر عقیده دارند . میگویند ما اساسا میپذیریم که قالب قدیم بکمال خود رفع احتیاجات ادبی ما را مینماید و شعر در موضوع و مضمون نوین میباید زلی لازم است که در همان عالم عروضی لیت و وسعت بیشتری قائل شد . زیاد هم نباید نظر تنگ بود . اینها مبتنی بر این عقیده دوییتی را که برای بیان معانی کوتاه مناسب است برگزیده قید قافیه را برای مصراع اول و سوم از میان برداشته باندازه لزوم دوییتی ساخته، مفصل ولی بدون پاساژ و چفت و بست میان دوییتی ها آنها را دنبال هم قرار داده و قطعه شعری با پاره‌های مجزا درست کرده‌اند . همچنین هنگام لزوم بعضی مصراعها را نیمه و شکسته نموده‌اند . بدهم نیست . فرم مناسب‌تری است . دوییتی‌های مسلسل در حدود سال ۱۳۰۰ شمسی در شعر فارسی پدید آمده است ولی رواجش در بیست ساله اخیر صورت گرفته .

ایراداتی که بگروه قبلی وارد است چه از لحاظ تلاطم و تقلای مضمون یا بی چه از لحاظ تصنع و تکلف تشبیه و استعاره سازی بکمال خود در حق این گروه صادق میباشد .

این شعبه چند سالی طرفداران بسیاری پیدا کرد و مد روز شد تا بجائی که هر شاعری بمسلسل سازی پرداخت و روزنامه‌ها و مجلات و منظومه‌ها مملو از دوییتی‌های مسلسل گردید . و باید افزود که قطعات تروتازه‌ای هم پدید آورد، ارزنده . منکه تا بحال هیچ مجموعه‌ای را از این نوع ندیده‌ام که چند قطعه عالی در بر نداشته باشد ! پس از چند سالی قبول و اقبال عامه کم کم بازار این نوع شعر نو کساد شد و مسلسل سازان یکی بعد از دیگری سنگرتی کرده يك خیز جلو تر رفتند و به پیشاهنگان روز پیوستند .

علت سوکسه و شکست این گروه در يك حقیقت نهفته : نونبود ، نیمدار بود ؛ چونکه کالبد شعر همان کالبد کهنه و جزو عادت و خون همه بود و آسان بود، هم گویندگان میتوانستند نسبتاً خوب بگویند هم خوانندگان میتوانستند نسبتاً خوب بفهمند و پسندند . مردم شکرهای نو را در کپسول کهنه خوب هضم میکردند . اما کپسول هر چه بود باز کهنه بود و بوی نا میداد و مردم هم میفهمیدند که کهنه است و کم کم برایش «نج» گفتند و برای صاحبانش لوچه انداختند . مردم برای دوییت سازان چنانکه پیش بینی میشد لوچه انداختند و دوییت سازان کم کم کوچه خالی کردند . کوچه خالی کردند و رفتند محله دیگر . رفتند بالا محله . رفتند بالا محله پیش پیشاهنگان شعر نو که همه توی خانه بحر نا مساوی و شعر آزاد گرد آمده بودند . بازار مسلسل سازی کساد شد و مسلسل سازان ریختند توی خانه بحر نامساوی و شعر آزاد ، بعضی از در بزرگ بعضی شبانه از روی دیوار و بعضی هادزدکی از سوراخ راهاب، چه میشود کرد، دنیادار فناست ؛ تکامل خوب چیز است . طبیعی است که آدم نردبان را پله پله بالا رود . چه بهتر از اینکه شاعر اول طبع خود را باغزل و قصیده و امثال و ورزیده سازد و سپس به مسلسل سازی



پردازد و پس آنگاه خود را در بحر بی منتهای آهنگهای، نواندازد. خیلی خوب چیز است اما افسوس بعضی از کسانی که این راه نو را رفته اند، با چاخان بازی راه رفته اند، چاخان است که خوب چیزی نیست.

ضمناً معلوم شد که اینگونه شعر نونیز عطف به سابق میشود و تازگی ندارد. از لحاظ شکل همان قالب عروضی را دارد. و کمی چنین و کمی چنان در تلاش مشروطه صورت گرفته است. با این نظر نیز شعر نو امری نسبی و اعتباری میگردد که همیشه بوده است و خواهد بود تازگی آن فقط در محتویات آنست آنها اگر تازه باشد و تدلیس و اشتباه نباشد.

### ۵- بحر نامساوی یا شعر نیمه آزاد.

این گروه يك پله بالاتر رفته اند. یکدرجه بیشتر به کش و قوس و جزر و مد مصراع عقیده دارند. میگویند جهان امروز با عالم قدیم فرق کرد. آن سبب شکست و آن پیمان ریخت. همه چیزش فرق کرده. چه از لحاظ مادی چه از لحاظ احساساتی چه از لحاظ معنوی عالم ما عالم دیگریست. ما امروز از جمیع جهات در دنیای خیلی وسیع تر از دنیای نیاکان خود زندگانی میکنیم. عالم شعر و شاعری نیز دیگرگونه گشته. اینهم از هر سو گسترش یافته. شاعر عصر حاضر دید دیگری دارد. دیگر آن پوست خشک و تنک کالبد کهن گنجایش جنب و جوش جلوه های حیات تازه را ندارد. رختها همه تنک شده ترکیده اند. دیگر شعر نوین امروزه در آن پوست کهنه دیروزی نمیگنجد. برای شعر ماجلدی جدید و متحرک و مواج لازم است. اما از طرف دیگر صلاح نیست با سنت قدیم هزارساله یکمرتبه قطع رابطه نمود. باید تماس خود را با عادت و ملت نگاهداشت. باید روی زمینه همان عروض قدیم دستگاهی نرم تر و آزادتر تعبیه کرد و موضوعات و مضمونات و معانی تازه در آن ریخت. مبتنی بر این عقیده همان فعل و افعال عروض را پذیرفته اند. بیت را حذف و بجای آن مصراع را گذاشته اند. در هر مصراعی باندازه ذوق و بعدد سلیقه خور و کن و فعل عروضی را تکرار و آنرا بلند و کوتاه نموده اند. قید قافیه را نیز برای مصرعها از میان برداشته اند و بدین ترتیب وزن تازه ای آورده اند که مبتنی بر همان بحرهای قدیمی است ولی رعایت مساوات و قرینه و قافیه در مصراعات و مسمطات نشده و نیمه آزاد گردیده است، بحر نامساوی. اینها همچنین بعضی قاعده های شعر آزاد را بکار بسته اند. اما اشتباه نشود عدم قید قافیه مقصود قید عدم قافیه نیست. آمد آمد نیامد که نیامد قیدی نیست. شعر نیمه آزاد به علت سهولت نسبی اش پس از کساد مسلسل سازی مد روز شده و پیوسته بر پیروان آن افزوده میشود ولی هنوز نتوانسته است در دل و جان مردم جای گیرد زیرا که سرآیندگان این گروه هنوز قدرت کافی را از لحاظ فکری و فنی دارا نشده اند و مردم هم هنوز بآن عادت نکرده اند. و باید باور کرد که کار نامساوی سازان تازه تر و از هر حیث دشوارتر از مسلسل سازیست.

خوشمزه اینجاست که اینها بنام عالم معنویات قرن طلایی و جهانهای جدید علم و معرفت عصر اتم و بنام انقلاباتی که دوران دوران ماشین در احساسات بشری پدید آورده



دیگر قالب شعر قدیم راتنک و خشکیده شمرده درهم شکسته‌اند ولی وقتی که اشعار آزاد و نیمه آزاد ایشان را میخوانیم می بینیم از مرغ و خروس و خرچنگ و قورباغه و اخ و تف و امثالہ سخن سرائی میفرمایند خوشمزه! همینهم جای شکرش باقی است برای اینکه از بسیاری اشعار همینها اصلا مفهوم و معنائی درك نمیشود؛ يك رشته الفاظی است که بصورت مصراعهای دراز و کوتاه دنبال هم ردیف شده‌اند، الحمد الاله الذی! چرا این الفاظ ردیفه بیمعنا از کار در آمده؟ علتش اینست که گوینده آنها پیش از هر چیزی خواسته است آهنگ نوینی بیافریند و دنبال جور کردن کلمات رفته ولی نتوانسته است خوب جورشان نماید. آنوقت شده خسر الدنيا و الاخره، شعرش شده شتر مرغ نه شکل دارد و نه محتوی، الحمد الاله الذی! منکه در این بیست ساله حتی يك اثر از ایشان ندیده‌ام که بمقام هنر رسیده باشد، همه بیروح، همه مزخرفات، نه ریخت دارند نه سایه، همه فرومایه! همه بی ریخت!

خوشمزه‌تر اینکه سران این قوم به پیروان خود سفارش مینمایند که این بحر بی پایان و این زبان بران را بخدمت خلق الاله بگمارند یعنی در حقیقت آنرا برای خاطر عزیز ماتریالیسم دیالک تیک بکار اندازند. ببخشید اشتباه گفتم باید گفت این بحر خشکیده و این زبان بریده! در هر حال انشاء الاله که مبارک است!

آخر بابا چون اخ و تف سازی که قالب جدید لازم ندارد! برای شکستن کالبد کلاسیک شعر یا باید در بیان عالم معنویات و احساسات عقیده به ایجاز و اشاره داشت نه طول و تفصیل - همان سمبولیسم - یا سیلان بی سد و بند چشمه نهوشا و نهفته یا بشیوه شاهینی. و گرنه سرسری و برای هیچ و پوچ دستور نیست قانون و قالب قدیم را که جزو عادت و سنت گردیده درهم شکستن، لازم هم نیست. موضوعاتی که سراینندگان این گروه در فرم آزاد و نیمه آزاد ناشیانه ریخته‌اند میشد بایک قطعه رباعی و حتی با يك بیت سرود احتیاجی بانقلاب قالب نداشت و ندارد. حتی بسیاری از این موضوعات و محتویات اشعار نامساوی همانهایی هستند که گذشتگان ما سروده اند آنچه زحمتی است... از آن باید ترسید که بعد از این، اینها همه ادعا کنند که سمبولیست هستند و الفاظ ایشان همه اشاره و سمبول!

میتوان گفت بعضی قطعات بحر طویل و بعضی قطعات ملك المعارف قمی سلف و سابقه بحر نامساوی محسوب میشوند ولی ریشه و رشد بحر نامساوی جدید در تلاش شعر نو میباشند. با وجود اینکه بحر نامساوی مبتنی بر افعیل عروض قدیم است و سابقه نیز دارد ولی باز باید فرم این نوع شعر نو را تازه شمرد.

## ۶ - شعر آزاد .

وجود و خصوصیات وجودی ما را ضمیر نهوشای ما میسازد نه هوشانی ما ( نهوشا Inconscient هوشا Conscient نهوشانی Inconscience هوشانی Consience ) . نفس نهفته یا نهوشانی ما مخزن نیروی بی منتهاست. قعر غریبه مامنبح لایزال الهامات و سرچشمه سرشار معرفت میباشد. اما ما علم بعلم نداریم. و هنگامی که افکار و احساسات طبیعی ما میخوانند از ضمیر مدهوش و نهوشانی ما گذشته وارد نفس هوشانی



ما کردند سد و بند ها و پیچ و خمهای بسیاری که اغلب تراوش قرار و مقررات جامعه و اثر تربیت اجتماعی ماست آنها را از مسیر طبیعی خود منحرف ساخته کج و معوج و فلج و دست و پا شکسته از خود بیرون ریخته و درون فکر و هوش ما میندازند. شاهگام اینست که ما مغزینه خود را چنان از این قید و شرطهای اجتماعی و مصنوعی و اثرات آنها خلاص کنیم که نیروی نهوشائی ما بتواند آزاد و آسوده در صحنه و صفحه هوشائی ماسیلان یافته جلوه گری نماید. اینست شرط آزادی حقیقی و اجتماعی ما!

اینست اندیشه‌ای که در اواخر قرن نوزدهم تراوید و ریشه شعر آزاد بمعنای جدید و بعدها انگیزه سور رئالیسم گردید. و حتی گروهی در عمل بآن آزادی حقیقی بشر و انقلاب عمیق اجتماعی را دیده‌اند.

در آنچه مربوط ببحث ماست باید گفت که ضمیر نامرئی ما منبع لایزال شعر و نغمات شاعرانه است. این شهد شاعرانه میبایستی براحتی سیلان یافته ظاهر گردد. شاعر باید تمام گیر و گره‌ها را از جلوی جریان طبیعی آن بردارد. قاعده‌های ادبی و قید وزن و قافیه مانع این سیلان افکار و احساسات و نغمات شاعرانه ماست. باید این غل و زنجیرها را از دست و پای شعر باز کرد و آنرا آزاد نمود تا شاعر با خیال راحت و آزادانه بتغمه سرائی پردازد.

يك بيت كامل با وزن و قافیه تام و تمامش مطلب را قطع میکند و معلق و معطل میدارد در صورتیکه سیلان شهد شاعرانه ضمیر ما مسلسل و پیوسته است. مصراع برای این سیلان طبیعی مناسب‌تر است زیرا که هر مصراعی میتواند بنحو نامحسوسی در مصراع دیگر افتد و جریان معنوی و نامرئی ما از یکی بدیگری سرایت کرده فرو میریزد بشرط اینکه مصراع نیز قافیه هائی قاطع و قوی نداشته باشد سجع ملایم و نامحسوسی داشته و گذر از مصراعی بمصراع بعدی فقط يك ایست نامحسوس باشد.

شاعر ممکن است بخواهد ضمن يك قطعه چند فکر اصلی بیان نماید که هر يك از آنها دارای فروعی باشند. بنابراین شاعر میتواند قطعه آزاد خود را بچند بند تقسیم کند که در هر بندی يك فکر اصلی با فروعش دسته شوند. بنابراین هر قطعه از چند بند نامساوی و هر بندی از مصراعهای نامسلوی درست میشود و از مجموع مصراعها ممکن است آهنگ خاصی حاصل گردد که مخصوص همان بند باشد. در اینصورت واحد در شعر آزاد نه بیت است و نه مصراع، بند است. معمولاً يك نقطه توقف شدید در بند نباید باشد زیرا که وحدت آنرا در هم میشکنند.

اینست اساس و اسکلت شعر آزاد غربی. عملاً با این متد و منبع قطعانی بدید آمده مر کب از مصراعهای یکی بلند و یکی کوتاه گاهی چند سطر و گاهی يك کلمه، یکی باقاعده و یکی بیقاعده یکی در این وزن و یکی در آن وزن، یکی چنین و یکی چنان، گاهی جدید و گاهی قدیم و گاهی از غیر گاهی عوامونه و گاهی عالمانه.

پیروان این عقیده شعر آزاد را با این ترتیب مناسب‌ترین مجرا برای جریان شهد شعر و الهامات شاعر میدانند. شعر آزاد و مخصوصاً شعر سوررآلیست وسیله ثبت و ضبط سیلان منبع نامرئی شهد شعر میباشد.



عیب عمده این شیوه شعر اینست که شاعر رشحات شخصی و درونی خود را بدون نظر بافکار و احساسات عامه و جامعه بیرون می‌تراود و در حقیقت با این روش در خود خزیده غرق در خود میشود و با دیگران قطع رابطه مینماید و اثر او ترجمان روح و روحیه مخصوص خود اوست. و بهمین علت این اثر برای دیگران اغلب نامفهوم و بیگانه میماند، برای خودش آواز خوانده. و اگر بنا باشد سخن سرائی مافقط برای رضای خاطر و راحت شدن طبع خود ما باشد چه شعرو چه قی!

اشتباه نشود، اینکه اشعار آزاد ما مردم نامفهوم و نامطبوع از آب در آمده بعلمت بالانست، این حرفها بدردهمان جامعه‌ی غربی میخورد. در ایران علتش همان بی‌گوهری و بی‌هنری و عجز در ادای مقصود است و بس، اشتباه نشود الکی رج زده‌اند و شده کشک و پشم!

شعر آزاد که در اواخر قرن نوزدهم در زمان سمبولیسم در فرانسه پدید آمده فراز و فرودهای چندی در ادبیات آن کشور داشته است. در ایران از شعر آزاد تقلیدهای کور کورانه‌ای شده و میتوان گفت توأم با شعر نیمه آزاد مدروز میباشد ولی سراینندگان این گروه نیز هنوز نتوانسته‌اند حتی يك قطعه قابل بیافرینند، منکه ندیده‌ام!

آنچه درباره گروه قبلی از لحاظ فقر فکری و فنی گفتیم درباره این گروه نیز صادق است. بدینگونه خواندن اشعار آزاد و نیمه آزاد را دیگر جز و هنرهای زیبا نباید شمرد زیرا که مطالعه آنها به کشف و اکتشاف و محکومیت باعمال شاقه بیشتر شباهت دارد تا بتفتن و تفریح!

فرم این نوع شعر نو در ادبیات فارسی تازه‌گی دارد.

#### ۷- شعر سفید.

شعر سفید همان شعرو وزن قدیم و کلاسیک است منتها بی قافیه. و بدینگونه مصراع طبیعت در آن بجای بیت مینشینند. عملاً در ایران شعر سفید پیروان زیادی پیدا نکرده و هنوز اثر خوبی هم بوجود نیاورده است. سابقاً شعر با وزن و بی قافیه را رجز میخواندند.

#### ۸- شعر عوامونه یازبونی.

یعنی شعری که لفظ قلم نیست و بازبان مردم و فراخور افکار و عقاید و احساسات و معلومات مردم و برای مردم سروده میشود. چه بهتر که آهنگهایش هم از حرفهای معمولی خود مردم بیرون کشیده شده باشد. و بسیار است آهنگهایی که از دل توده میتوان بیرون کشید. شعر خودمونی چنان سروده میشود که گوئی اصلاً دستور زبانی وجود ندارد. کلتوم نه نه برای درو همسایه‌ها و ملا نصرالدین برای عوام موامها از خودش شعر در میآرد، شعر بند تنبونی. ممکن است کمال دقت و هنر در ساخت و پرداخت آن بکار رفته باشد، و باید هم برود، ولی نباید معلوم باشه، باید طبیعی بنظر آید. اما اشتباه نشود با بهم انداختن يك مشت کلمات بازاری و دم بریده و سر و صورت شکسته شعر عوامونه درست نمیشه باید روح داشته باشد روح عمومی در آن دمیده شده باشد.



چند نفر نویسنده تابعال کوشیده‌اند که صفحاتی عوامونه بنویسند ولی در اینقسمت شکست خورده‌اند برای اینکه خیلی شورش رادر آوردند. همین عیب در اشعار عوامونه امروز بطور کلی دیده میشود. گمان نمیرود با انباشتن يك قطعه از کلمات معمولی لطف و اثری باشد. باید قطعه را ازینجهت ملایم و معتدل ساخت و کم کم پیشرفت. چنانچه دو بیتی‌های با باطاهر و مانند آنها را در ادبیات فارسی شعر عوامونه بشمار نیاوریم میتوان بعضی قطعات صوراسرافیل و نسیم شمال را عوامونه شمرد. در هر حال این نوع شعر نو دارد امروز رواج پیدا میکند و میتوان برای آینده آن نضج مخصوصی پیش‌بینی کرد.

### ۹- نثر

همه دو گونه سخن را میشناسیم. یکی نثر که سخن بی آهنگ است و دیگری سخن آهنگدار و موزون که نظم است. ولی ممکن است سخن آهنگین باشد و نظم نباشد و آهنگ ملایمی میان میان نثر و نظم داشته باشد. اینگونه آهنگین را برای اینکه اسمش نیز مانند معنایش فاصله و برزخی باشد میان نظم و نثر «نثر» نامیده‌ایم و اینگونه سخن کلام منثوم. پس نثر آهنگینی است میان نظم و نثر با قصد یعنی با انشای کلام منثوم.

قصد انشاء و اراده ایجاد شرط اساسی هنر است. نه تنها يك شرط اساسی اثر هنری است بلکه شرط هر ابداع و اختراع میباشد. اگر طفلی روی کاغذش جوهر ریخت و آنرا تا کرد و از این عمل اتفاقاً يك صورت عجیب و جالبی ظاهر شد نمیتوان او را يك نقاش و کاغذ او را يك تابلوی سورئالیست شمرد. اگر توانست با اراده و با علم بعملش چنین تابلویی بسازد حساب است. اگر تخته سنگی در کوهستان یخ بست و پیرامونش خورد شد و ریخت و از میانه سرما اتفاقاً مجسمه‌ای عالی و با معنا سر بیرون آورد نمیتوان زمستان را يك مجسمه ساز ماهر و این سنگ شکیل را يك اثر هنری شمرد. اگر در تیمارستان گروهی دیوانه گرد آمدند و سرو صدا و دلم دیمبو راه انداختند و اتفاقاً جاز خوبی گردید نمیتوان دیوانگان را موزیسین دانست. اگر خسته‌ای در خواب یا بیماری در حال هدیان کلماتی از دهانش پرید و اتفاقاً شعر نو شد نمیتوان او را نوپرداز خواند. اگر یک نفر دهاتی در پشتکوه اتفاقاً صد و پنجاه سال عمر کرد نمیتوان از لحاظ حیاتی برای او ارزش علمی قائل شد، اگر روزی بتوانند از روی اصول علمی و با اعلم بعمل زندگانی جوانی انسان را طولانی کنند آنوقت حساب است، همه چیز بهمینگونه... و همینجا باید گفت که چنانچه شاعری پرگو خروارها شعر از انبار و انباشن بیرون بریزد و اتفاقاً از میان این خرمنها شعر چند خوشه‌ای خوب بیار آمده باشد نمیتوان او را شاعری ماهر و هنرمندی عالی‌مقام گمان برد. همچنین است اگر اتفاقاً چند قطعه خوب میان اثرات يك گوینده‌ای پیدا شود. باید نیروی رام و عزم ایجاد اثر عالی داشت و توانست معمولاً بدلخواه خود اثر عالی بوجود آورد تا بتوان در ردیف هنرمندان عالی‌مقام قرار گرفت.

اراده شرط اساسی هنر است. و بهمین دلیل بوده که گذشتگان ما قصد را يك شرط شعر میدانستند و آیاتی از قرآن را که اتفاقاً موزون و مقفی آمده شعر نمیشمردند. در نثر و سایر جلوه‌های شعر نو نیز بهمینگونه است. سراینده باید قصد نثری داشته باشد



و بعضی نثرهای مسجع را که اتفاقاً سیلان نثمی دارند نمیتوان نثم شمرد ، همان نثر مسجعی است که نویسنده آن اراده کرده .

فرق نثم بانثر مسجع اینست که مسجع شرط نثم نیست . سیلان معنی در لفظی مناسب و حلول کلمات این لفظ مانند قطرات آب و نقطه های خط درهم سرساخت و بافت آهنگهای نثمی است .

نثم از ابتکارات شاهین است . هنگامیکه در نخستین شاهین نام نثم برده شد همه مسخره کردند . ولی بعدها که فهمیدند نثم يك حقیقت ادبی است بنا بر عادت وطنی کوشیدند که اسمهای دیگری از قبیل شعر منشور ، شعری به نثر ، شعر نثر مانند ، شعر آهنگی و مانند اینها بر آن بگذارند ولی هیچیک از اینها حقیقت نثمی را نمیرساند و هنوز هم عقیده ما بر اینست که در اینجا نثم بهترین نامهاست .

ترکیبات نثمی و بازیهای گوناگون آن بیشمار است و چونکه نثم خشونت نظم و سستی نثر را ندارد يك نثم عالی دارای لطف خاصی است .

نثم سازی در این بیست ساله پیروانی پیدا کرده و لسی هنوز نتوانسته اند قطعه قابلی بیافرینند . علتش اینست که تمام هم خود را برای چسبانیدن و بهم انداختن کلمات صرف میکنند در صورتیکه همسازی و همراهی لفظ با معنای منظور و مستور نخستین شرط يك نثم عالی است . و با این روش بیراه نثمهایی ساخته اند که نه کلماتش بهم خوب چسبیده و نه معنایی از آنها فهم میشود .

این نوع شعر نواز لحاظ فرم نازگی دارد .

### ۱۰ - شاهین .

ما بهمان نسبتی که پیرامون سایر جلوه های شعر نوحرف زدیم پیرامون شاهین هم حرف میزنیم تا حمل بر میل شخصی نشود . مختصر و بی ملاحظه حرف میزنیم ، عصر تعارف گذشته !

مقدمه بازبانی سطحی و ساده میگوئیم که در زندگانی يك روحی هست و يك جسمی ماده بعلت جرم و خشونتش در برابر عمل انسان مقاومت مینماید ، سرسختی میکند . انسان میخواهد ماده را مطابق میل خویش سر و صورت بدهد اما ماده با جرم سفت و سختش در برابر انسان ایستاده نمیگذارد . ماده قائم بخود وجود خاصی دارد و انسان برای تراشیدن و ریخت دادن و ترتیب و تنظیم آن قدرت خاصی باید داشته باشد . و هنگامیکه این تراش و ریخت ساخته و پرداخته شد و پیکر گرفت چه ماهرانه باشد چه ناشیانه خودش بخودی خود وجود خاص و کیفیت خاصی دارا میشود چه در عالم علم و صنعت باشد چه در عالم ذوق و هنر . در هستی هم همینطور است . در حیات بشری از ازل تا بابد هیچ عملی دشوار تر از این نیست که انسان مانع مرك بدن خودشده و پیکر خود را جاودانه جوان نگاه دارد . گوهر ما میخواهد اما پیکر ما با جرم خود نمیگذارد . و نگفته معلوم است که توانائی و زیبایی پیکر انسان خودش برای خودش يك چیزی است و این چیز مستقلاً مطلوب و مطبوع میباشد . در عالم هنر هم چنین است چه نقاشی باشد چه حجاری و چه معماری . و هر هنری پیکری



دارد و تاحدی پلاستیک است چه موسیقی باشد و چه نظم و چه نثر. در شاهین شکل و پیکر در درجه اول اهمیت قرار دارد. آفرینش فرم عالی عمل اساسی شاهینساز است و دشوارترین کار او همین است. در شاهینهایی که بوجود آمده کمال آفرینش فرم در نهایت دقت منظور بوده است و مابین در نکات و ذقیقه های فنی آن نمیپردازیم.

آدم دوجور میتواند لباس بپوشد. یا اینکه بیازار میرود و یکدست لباس دوخته از آنجا میخرد و امتحان میکند و بتن میکشد، لباس دوخته و حاضر و آماده. یا اینکه با پارچه پیش خیاط میرود و از روی اندازه های تنش و درست بریخت اندامش لباسی میدوزد و خوش و خوشفرم میپوشدش، لباس رودخت و سفارشی. فرق میان این دودست لباس و کیف و کیفیت پوشیدن آنها زیاد است.

معنی بجای شخص و لفظ بجای لباس و شاعر بجای واسطه و خیاط است. پیش از پیدایش شاهین مدت دوازده قرن اوزان و قالبهای حاضر و آماده ای وجود داشت که شاعر یکی از آنها را بذوق و سلیقه خود انتخاب میکرد و معانی و شهد شاعرانه اش را در آن ظرف میریخت. شاهین آمد و گفت که باید بعکس کرد یعنی اول باید دید هر معنایی چه جوری است و چه اقتضائی دارد. درست مطابق و موافق طبع و طبیعت و تن و ترکیب او آهنگ ساخت و لباس برید و تنش کرد. پس می بینیم که با پیدایش شاهین عمل شاعر نسبت بگذشته درست بعکس شد. از این رو بآن رو گردید. با ملاحظه این حقیقت ادبی است که ما گفته ایم و باز میگوئیم که عمل شاهین یک انقلاب حقیقی است. انقلاب در آهنگ و آهنگسازی است. یگانه انقلاب ادبی حقیقی است که بعد از انقلاب ادبی اسلامی در ادبیات فارسی پدید آمده است. بقیه همه اصلاحات بوده نه انقلاب، تلاش بوده نه جنبش. این انقلاب شاهین یک انقلاب عمیق و ایرانی است. شعر نو یک حرفی است و انقلاب ادبی یک حرف دیگر!

شاهینسازی یک عمل عمیق و دشواری است. مسلمان شاهینسازی از غزل و قصیده سازی دشوارتر است برای اینکه شاهینساز در طی آهنگهای گوناگونش باید بر تمام فنون سخن و شئون ادبی چیره باشد تا بتواند شاهینی شایسته بیافریند، جز این محال است. شاهین ایرانی است یعنی که شیوه و ریشه اش اقتباس از ادبیات خارجی نیست و بستگی و پیوستگی تام و تمام با ایران و ادبیات گذشته فارسی دارد و جای دیگر نظیری ندارد.

پیکر و ماده شعر محکمترین حقیقت ادبی آنست که باید مورد نقد و قضاوت قرار گیرد پیکر و ماده شعر مربوط بجهان هنر است گوهر و مایه آن مربوط بجهان اندیشه میباشد هر چند این دو عالم خود با هم مربوط هستند. شاهین در مقام اول فرم و قالب است ولی قالبی که مملو از شهد شاهانی است بدلیل اینکه همین شهد است که پیرامون خود قشر بسته برای خودش جلد میسازد و تا این شهد نباشد آن قالب اصلا بوجود نمیاید و این قالب خودش مخلوق و تراوش آن شهد شاعرانه میباشد. شاهین آهنگین است و در مقام اول و پیش از هر چیزی آهنگ و موزیک است و نقاشی و سایر ملاحظات هنری و فنی و ادبی از لحاظ اهمیت در مقامات بعدی قرار دارند. در مقامات بعدی قرار دارند معنایش این نیست که باید بی اهمیت گرفته شوند، بعکس. هر یک بجای خود کمال اهمیت را دارند. شاهین باید هم ماده داشته باشد



وهم مایه، هم گرانمایه باشد وهم خوشریخت .

شعر در شاهین بمعنای نوین آن یعنی کلام ذوقی و احساساتی گرفته شده و چنانکه در نخستین شاهین ذکر گردیده محیط شاهین عالم ذوق و احساسات میباشد و بس . شاهین در تمام نکات ادبی همانند آهنگ پیرو شیوه شاهینی است یعنی همچنانکه آهنگ را باید همساز و همراه معنی آفرید سایر مسئله های ادبی را هم میباید مناسبجا و باقتضای معنا آورد . نکته و دقیقه ادبی چه شرقی باشد مانند ایجاز و تساوی و اطناب و تشبیه و استعاره و بازبهای بدیعی و چه غربی باشد مانند رومانسیسم و سمبولیسم و رئالیسم و سوررآلیسم و ایسمهای دیگر همه باید مناسب جا و مقتضای معنا آورده شوند . همچنین است از لحاظ لهجه و استعمال لغات و اصطلاحات و ترکیبات و استعمال باعدم استعمال واژه های خارجی . همه چیز بهمینگونه . و سایر جلوه های شعر نونیز در شاهین هر يك بجای خود نشسته است و از هر يك نمونه ای در آن یافت میشود . و فراموش نکنیم که نخستین پره نخستین شاهین بحر نامساوی میباشد .

شاهین يك سیستم ادبی کاملی است که دارای قوانین و قواعد خاص خودش میباشد . ادبیات شاهینی از مجموع این قواعد و قوانین و این سیستم تشکیل میشود . ادبیات شاهینی ادبیات علمی است زیرا که شاهین سازی تا آخرین حدامکان از روی قوانین دقیقی صورت میگیرد . فرمهایی که شاهین میتواند پیدا کند بی منتهاست . لفظ باید آئینه معنی باشد . روزیکه در آذر ۱۳۱۸ این فکر اظهار شد اصلا کسی نمیفهمید یعنی چه . ولی کم کم آنرا درك و قبول کردند و امروز دیگر منکری ندارد . قبول کردند ولی با اسلوب وطنی یعنی نمره ورنك ماشین را عوض کردند و آنرا باسند مالکیت جعلی بی بازار عرضه داشتند و بدست همدستان خود بفروش رسانیده منافعی را قسمت کردند . مخصوصاً يك پیره مردحقه بازی که تمام نیروی جوانی خود را خرج کرده بود و بجائی نرسیده بود یکمرتبه خود را جلو انداخت و بامایه شاهین خامه و نامه تقلبی ساخت و بدست دلان خود آنها را بخورد مردم داد ، پیره مردی الکن و حقه باز ! اهمیتی ندارد ، زندگانی از این ضررهای پر منفعت زیاد دارد ! این نوع شعر نوتازگی دارد . آیا شاهین قبول عامه یافته ؟

## ۱۱ - فروزه .

فروزه آهنگینی است که از تیکه های نسبة کوچک و کوتاه ترکیب شده بطوریکه میتوان در هر تیکه يك فکر مستقلی را بیان نموده . با اقسام و انواع ترکیب این تیکه ها میتوان اقسام و انواع فروزه را آفرید و بهمین علت فرمهای گوناگون فروزه بی شمار است . هر فروزه با وجود تیکه های گوناگونش باید دارای روح واحد باشد . فرق فروزه بانتم اینست که سجع در فروزه دل اساسی دارد هر چند اجباری نیست و فرقی با اثر مسجع در نحوه ترکیب تیکه ها است فروزه مانند نثر مسجع در حقیقت نثر بمعنای عام و کلی محسوب میشود . فروزه ابتکار شاهین است و نمونه های چندی از آن در شاهین داده شده است . این نوع شعر نو در فارسی تازگی دارد و بعضی از فرمهای آن در هیچ زبانی نظیر ندارد .





این بودریشه شعر نوین و جلوه‌های گوناگون شعر نو . ولی شعر نو با وجود گوناگونیش بعضی خصیصه‌های نوعی دارد . یکی از خصوصیات شعر نو زبان زدوده آنست :

در میان انبوه بلاهائی که آسمان در طی تاریخ بر این سرزمین باریده يك خطر روشن کشیده : تکامل ممتد زبان دری . تکامل زبان فارسی در طی تاریخ پیوسته بوده است و ضمن فراز و فرودهای ادبی و اجتماعی دائم‌اقسوس صعودی را پیموده است . انقلاب ادبی عصر فردوسی زبان دری را از خطر زوال رها نموده اساس آنرا محکم و پینه‌اش را قوی ساخت ، زبان دری که نسبت بزبان قبلی‌اش خود تکاملی بود . اما زبان عصر فردوسی نمیتوانست تمام پرده‌های احساس و حالات روحی و معنوی ما را بیان نماید ، مایه نداشت و آماده نبود . این مایه با هجوم و ورود بی‌باك لغات و اصطلاحات عربی در عصر عرفانی حاصل شد و رفع این نقیصه گردید و زبان نرم و حساس سعدی و حافظ را پدید آورد . ولی هجوم و ورود لغات عربی این عیب را داشت که بالغات و اصطلاحات ناسازو ناجورش روح زبان فارسی را تاریک و تیره و جریان آنرا مشوش و مغشوش گردانید و ضمناً آثاری قلمبه و سلمبه و شدید و غلیظ بیار آورد . گوهر زبان فارسی روان ، ساده ، روش ، حساس و توانا و زیبا و خوش‌آهنگ است در صورتیکه بسیاری از این لغات و اصطلاحات عربی و ترکی معنی و قره قوروتی بودند . تلاش هندی و قاجار زبان فارسی را یک‌درجه نرم تر و حساس تر و غنی‌تر ساخت ولی نزدود . در تلاش مشروطه از طرفی خشونت و خشکی زبان درهم شکست و نسبتاً روان تر و ساده‌تر گردید و از طرف دیگر درهای زبانهای اروپائی بویژه فرانسه بروی او باز شد و بنوبه خود آنرا دارا تر و جوان تر گردانید . هرچند در تلاش مشروطه برای پیرایش زبان فارسی تلاش شد ولی در حقیقت زدایش و پیرایش نبود و بهمین جهت بجائی نرسید ، تحدید و تضعیف بود . میخواستند زبان فارسی را از واژه‌های بیگانه تهی کنند . زدایش و پیرایش حقیقی زبان فارسی با جنبش شعر نو و از روی شیوه نوین آغاز گردیده است . این شیوه نوین زدایش و پیرایش اینست که باید هر لغت و اصطلاحی را که با گوهر عالی زبان فارسی همساز است پذیرفت هرچند اصلاً بیگانه باشد و بعکس هر لغت و اصطلاحی را که با گوهر فارسی ناساز است نپذیرفت هرچند فارسی سره باشد .

یکی از خصوصیات شعر نو زبان زدوده آنست . تمام نوسرایان در اندیشه زدایش و پیرایش زبان خود بوده‌اند . گوئی همه روح زبان فارسی را دریافته‌اند و با شیوه نوین بزدایش و پیرایش و آرایش آن شتافته‌اند . قطعات ایشان معمولاً زبان پاک است حتی کسانی که بیانشان گنگ و گیج میباشد و مفهوم و معنایی نمیتراود . این پیرایش در عین حال همراه با آرایش زبان نیز هست زیرا که امروزه دائم‌الغات انگلیسی و فرانسه با فشاری طبیعی در زبان فارسی فرو میریزند و یکبار دیگر زبان کهن ما را ثروت و طراوت میبخشند . امید است که این چشمه نیرو بخش نوین بمرور دفع ضعف و نیاز علمی زبان فارسی را بنماید . چقدر فرح‌انگیر است هنگامیکه انسان از کوچه‌ها و خیابانها میگذرد و این تابلوهای رنگارنگ و نورانی را با اسمها و عنوانهای ترو تازه اروپائی و امریکائی تماشا میکند و میبیند کسی بغرولندهای مخالف اعتنائی نمیکند . روزنامه‌ها و مجلات و کتابها هم بجای خود همینطور



هوا تازه شده . نترسید خطری نداره پروپای زبان فارسی قرص است !

یکی دیگر از خصیصه‌های شعر نو ایجاز نسبی آنست .

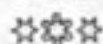
سابقاً رسم بود که هر کالامی را در انبار شعر میریختند و آنرا از هر قلم و قماش می‌انباشتند حتی صرف و نحو را برشته نظم میکشیدند . داستان سرائی هم با شعر میشد . شعر دارای عالم و عمل خاصی است، محیط احساسات ، و نباید در کارهایی که بعهده نثر است فضولی کند . در جنبش شعر نو زبان شعر از اینجهت نیز زدوده و سبکبار گردید . سراینندگان نونغمه دیگر شعر را جز برای بیان احساسات بکار نمیبرند . و طبیعی است کسانی که شعر را بمعنای کلام ذوقی و احساساتی گرفته‌اند آنرا جز برای بیان ذوق و احساسات بکار نیندازند مثل اینکه پرگویی و افتاده؛ در تلاش مشروطه اینگونه زدا بش را در نظر نداشته‌اند. و میدانیم که بعضیها در عهد مشروطه بقیه تاریخ ایران را بشعر در آورده‌اند، بله با اسم شاهنامه؛ میتوان گفت با این روش عمومی سراینندگان نغمه شعر بمقام ارجمند خود نشسته و از اینجهت شرافتی یافته است غرض این نیست که از ارج و ارزش داستانهای منظوم فارسی چیزی بکاهیم هرگز، هر چیزی بجای خودش خوش است و هر آوازی بوقت خود ولی مثل اینکه در شعر پرگویی دیگرور افتاده !.. عجب اینجاست در حالی که زبان فارسی رو بایجاز و اختصار میرود عده‌ای برای مطول و مفصل کردن خط فارسی بتلاطم و تقلا افتاده‌اند ، معلوم نیست چرا !

یکی دیگر از خصیصه‌های شعر نو اینست که سراینندگان عموماً سبک و سلیقه خود را در دیباچه‌ها میشناسانند . اگرچه در تلاش مشروطه بعضی شاعران باین روش گرویده‌اند ولی جنبه علمی نداشته البته مقصود علم ادب است .

یکی دیگر از خصیصه های جنبش نوین اینست که خانمها در آن نسبته شرکت بیشتری نموده‌اند .

یکی دیگر از خصیصه‌های شعر نو وقاحت خاصی است که عموماً سراینندگان آن در راه کسب شهرت و اهمیت از خود ظاهر میسازند . گویی همه چهار نعل در داخله و خارچه باتمام سیلات میدوند تا برای خودشان اسم و رسمی دست و پا کنند و نیام و نشان خود و همدستان خود را در ژورنال‌ها و آنتی‌لوژی‌ها و آنسیک‌لوپدی‌ها بپهنجوی شده بچپانند؛ در هر حال مسلم اینست که هیچوقت در ادب فارسی هوچی‌گری و لوس‌بازی باین اندازه نبوده !

یکی دیگر از خصیصه‌های شعر نو تعقید خاص آنست . شعر نو مخصوصاً در فرمهای تازه اش مملو از تعقیدات لفظی و معنوی است و مفهوم و معنایی از آنها درک نمیشود . علتش عجز در ادای مقصود میباشد . گویی که شاعران عصر اتم «المنی فی بطن الشاعر» را شعار شعر نو گمان برده‌اند ! هیچگاه در تاریخ شعر فارسی چنین تعقیدات معقده وجود نداشته ، معقد و مسری ! باری بطور کلی ضعف قوه ادای مقصود یکی از خصیصه‌های شعر نو بشمار میرود .

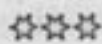


این بود ریشه شعر نوین و شکل و جلوه‌های گوناگون شعر نو. يك حقیقت ادبی که از بیست سال تلاش شعر نو مانند روز روشن و آشکار میشود اینست که هر وقت سراینندگان شعر نو در قالب قدیم و یادر حدود قالب قدیم شعر گفته‌اند رو بهمرفته بداز



آب در نیامده و حتی قطعاتی عالی نیز آورده است ولی هر وقت از حدود قالب قدیم دور شده و خواسته‌اند فرم نوینی بیافرینند مفضوحانه شکست خورده‌اند و افتضاح بالا آورده‌اند. چه افتضاحی بالاتر از اینکه در مدت بیست سال تلاش شعر نو برای نمونه هم شده نتوانسته‌اند که فقط يك قطعه عالی با فرم نو پدید آورند. این حقیقت خارجی بکاملترین طرزی نشان میدهد که آفرینش آهنگ عالی در سخن دشوارترین کار سخن است و بیبهرترین نحوی روشن و استوار میسازد که در سخن هنر عالی آهنگسازی است. کالبد شعر اهمیت خاص خویش را داراست. و تجربه نشان میدهد که آهنگسازان بزرگ سخن دارای گوهر فکر نیز بوده‌اند در صورتی که بعکس ممکن است نباشد.

باری این بود جلوه‌هایی که مفهوم نوین شعر تراویده و در عرض بیست سال اخیر حقیقت خارجی پیدا نموده است. و چنانکه دیدیم هر يك از اقسام شعر نو کم و بیش تازگی دارد و لو با اسم و اعتبار. اما کداميك از این رنگهای شعر نو ارزش بیشتری داراست این دیگر بسته بنظر و ذوق شخصی است. و برتر از نظر و ذوق و سلیقه‌های فردی بسته بقضاوت آینده و نسلهای آینده میباشد.



این بود شکل و ماده شعر نو اما از لحاظ محتوی و مایه :

بانگاهی بروح عصر حاضر و اثرات و معنویات آن يك حقیقت کاملا نمایان است: فقر فکری و عجز هنری. رژیم حکومت ما در عصر حاضر دیگر گون گردیده اقتصادیات کشور بهتر شده روزنامه‌ها و مجلات زیادی بوجود آمده و تیراژ آنها پیوسته بالاتر رفته مدرسه‌ها و مؤسسات فرهنگی بسط یافته کتابهای رنگارنگ همه‌جوره طبع و ترجمه شده سرو صورتها همه عوض شده رفت و آمد و آشنائی میان ملتها بیشتر شده زحمت زیاد کشیده شده مردمان باعزم و با پشتکار و با حسن نیت زیاد آمده‌اند و رفته‌اند چند نفر محقق حقیقی طراز اول با آثاری گرانمایه پیدا شده‌اند اینها همه درست اما هیچك از اینها نه فکر میشود و نه هنر. در طی این پنجاه ساله يك تراوش فکری و يك اثر هنری که بتوان آنرا در ردیف آثار بزرگ گذشته گذاشت دیده نمیشود. کو؟ کجا؟ نشان دهید! ... همینجا بگوئیم که بعضی‌ها خواسته‌اند این پیشرفتها و صورت سازی هارا بحساب دمکراسی بگذارند در صورتیکه خود ایشان بهتر میدانند که اساس آنها در زمان دیکتاتوری رضاشاه ریخته شده است، دیکتاتوری و علتهايش!

شرط اول يك گوینده بزرگ و وسعت فکر اوست. بزرگان سخن فارسی نگاه کنید همه حائز این شرط بوده‌اند. مولوی هنرمند درجه يك محسوب نمیشود ولی از بزرگان مسلم شعر فارسی است زیرا که مثنویش بحری بی بن و بی پایان میباشد در این شش قرن اخیر در ایران کسی پیدا نشد که دارای عمق و وسعت فکر باشد. فقر فکری این شش قرنه در دوره مشروطه ادامه یافت و هنوز هم ادامه دارد. مایه فکری و اثر هنری هر قومی ملاک مقام معنوی و تمدن آن قوم محسوب میشود. بنابراین باید گفت که با وجود تمام صورتها و ظاهرها و جار و جنجالهای نیم قرن اخیر چیزی بر ارزش حقیقی ما افزوده نشده در گوهره‌مانی هستیم که قبلا بودیم و تماس با غرب و تمدن غربی نتوانسته است



گوهر مارا بهتر ساخته مارا دارای سرمایه حقیقی سازد . سرمایه حقیقی یعنی همان فکر و هنر . می بینیم که نه فکر داریم و نه هنر . کو؟ کجا ، نشان دهید !

آنچه را که درباره مقام فکر گفتیم - و توضیح واضحات بود - با آنچه در باره اهمیت فرم گفته ایم ناساز نیست . همچنانکه گفتیم این مربوط بجهان هنراست و آن مربوط بجهان اندیشه .

فقر فکری و عجز هنری مارک عصر حاضر ماست . تمام مالی که فکر و هنر پنجاه سال دمکراسی برای ما بارش گذاشته عبارت است از سه چهارتا دیوان شعر و یکمشت رمان پوچ و سیاه و هرزه . همین ! اما امان از شعر نو که فقر اندر فقر و عجز اندر عجز است . شعری که در فرم از همه نوتر است از همه بی معناتر است !

از این روح فقر و عجز کلی و عمومی که بگذریم محتویات شعر مشروطه را که دیدیم اما از محتویات شعر نو . محتویات قطعات شعر نو عبارت است از یک مقداری مضمونات ادبی نو که کما بیش ارزش ادبی دارند و ندارند . و یک مقدار اشک و آه و ناله عاشقانه که اغلب بی خیر و برکت و چندش آور است . و مخصوصاً در فرمهای نو یک مقدار الفاظی که اصلاً هیچ معنایی از آنها فهم نمیشود، حتی بزور .

یکی از خصوصیات روح شعر نو عجز و ضعف مخصوصی است که سراینندگان در برابر مشکلات زندگانی از خود نشان داده اند . گویی پرده های سیاهی بر اغلب قطعات ایشان کشیده شده است . و از این لحاظ میتوان گفت که روح شعر نو در حقیقت پیر و کهنه است . رنج و درد و دشواری زندگانی همیشه بوده و هست و خواهد بود ، هر روز برنگی ، تازگی ندارد ، وای امید میرفت که با جنبش نوین روح نوینی پیدا شود اما اما نشد و بعکس شد . شعر نو مانند شعر کهن از آه و ناله و گله و گلایه پر شد ، بلکه بیشتر و بدتر !

همچنانکه اشاره شد بعضی از نو سرایان بعنوان دلسوزی بحال مردم بینوا خواسته اند شعر خود را مانند بعضی نویسندگان برای بهبود حال مردم بکار اندازند و بوی ماتریالیسم دیالک تیک از آثار ایشان بر می آید ولی اثر مؤثری تا بحال در این رشته از لحاظ اجتماعی بوجود نیآمده . رویهمرفته باید گفت که شعر نو توجهی به الهیات و معنویات و حکمت و تصوف و بند و اندرز ندارد ، یا نسبتاً کمتر دارد .

از جمله محتویات شعر نو استثنائاً سوژه های هوسانی و شهوت آمیز است . گاهی شهوت در شعر نو صورت لخت و لخم تری بخود میگیرد . بعضی از این موضوعات خوب از آب درآمده و در شعر فارسی بی نظیر است .

همچنین باید گفت بسیار است موضوعات کهنه و مضمونات قدیمی که سرآیندگان بالباس دیگری بیان کرده و با اسم نو در آثار خود گنجانیده اند .

همچنین نگفته معلوم است که در کنار نو سرایان شعرائی نیز وجود دارند که با همان ریخت و مایه قدیمی شعر میگویند .



این بود شعر معاصر در دوتلاش خود از لحاظ ماده و مایه . آغاز شعر مشروطه را تاریخ نشر صوراسرافیل یعنی سنه ۱۳۲۵ قمری و کمال هیجان آنرا پیرامون سال ۱۳۰۰ و کمال رکود و ختم آنرا در ۱۳۱۸ شمسی میتوان شمرد .

چنانچه شکست قالب قدیم و پیدایش فرمهای نوین و ایجاد جنب و جوش و غلیان ادبی را بهترین نشانه های شعر نو بگیریم باید گفت که دوره شعر نواز ۱۳۱۸ شمسی آغاز میگردد . زیرا که پیش از این تاریخ اثری از فرمهای نوین شعر دیده نمیشود . قبلاشعار همه بهمان قالب قدیم و یابسبک مشروطه که در همان قالب قدیم است سروده شده اند . و از طرف دیگر با مراجعه بمطبوعات وقت و خاطرات کسانی که در حسن نیت ایشان تردیدی نباشد معلوم میشود که ایجاد جنبش نو و بحث نوین بانشر نخستین شاهین یعنی در چهاره آذر ۱۳۱۸ آغاز گردیده است . البته برای تشخیص این حقیقت میباید تاریخ چاپ و نشر آثار را ملاک و مدرک قرار داد نه تاریخهای که در زیر بعضی قطعات گذارده شده اند زیرا که ممکن است این تاریخها قلبی و جعلی باشد . وظیفه ما اینست که بر خلاف حقیقت چیزی نگوییم ، عصر تعارف گذشته !

در هر حال امروز سر آیندگان فارسی در آستانه جهان بیکران آهنگ و نغمه ایستاده اند . هر کس میتواند بذوق و سلیقه خود چه بسبک قدیم با انواع شعرش ، چه بسبک نوین با اقسام جلوه هایش و چه با ترکیبی از این دو سخن سرایی نماید و دسته گلی تازه برگذار پهناور شعر و ادب فارسی بیفزاید . و هیچکس راحق آن نیست که در ذوق و سلیقه دیگری فضولی کند حتی در شعر و ادب و قضاوت نهائی با جامعه و جاودانی است ، جامعه جاودایی!

تهران دوم اسفند ۱۳۳۹

تندر کیا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی